

حزن و عاطفه ی یک بانو

آوازهایی در باران - ۹: نیکو خردمند به جای اینگرید برگمن

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

نباید فراموش کنیم که شهلا نظریان و ژاله کاظمی هم به جای بانوی سوئدی الاصل سینمای دنیا و بازیگر دقیق و موشکاف و استاد ریزه کاری در بازی نقش های ظاهراً معمولی رمانتیک و ملودراماتیک، حرف زده اند و خوب و مؤثر هم بوده اند. ولی خاطره ی پررنگ کار نیکو خردمند در دوبله ی مشهورترین نقش های برگمن یعنی آلیشیا ی بدنام (آلفرد هیچکاک، ۱۹۴۶) و الزا ی کازابلانکا (مایکل کورتیز، ۱۹۴۳) در یکی از دو نوبتی که به فارسی دوبله شده، وادارم کرد که در تصمیم و توطئه ی مشترکی با نیما حسنی نسب، نام او را در یکی از مدخل های ۲۵ گانه ی این فهرست بیاورم. خردمند با حالت عجیبی که در صدایش هست و اتفاقاً در دوبله ی برگمن اصلاً جلوی او را نمی گیرد و کنترلش نمی کند، این حس به آدم می دهد که انگار گوینده، سرماخورده یا بزاق دهان در آستانه ی گلوگاهش جمع شده و گیر کرده. این خصلت صدای خردمند، در حس شخصی ام نسبت به کار او در گفتن نقش های برگمن، برگ برنده اش است. در هر دو فیلم بزرگی که نام بردم، برگمن مثل خیلی از فیلم های دیگرش نقش زنی را دارد که در کنار یک دغدغه ی ساده و قشنگ عاشقانه، درگیر ماجراهای پر فراز و فرود دیگری می شود که به شدت جدی، وخیم، جاسوسی، حساس و هر دو جا، ضد فاشیستی است؛ و او هم عشق و احساسش را فدای همان اهداف ضدفاشیستی می کند. هرچند در پایان فیلم هیچکاک، دوباره به دستش می آورد و در تک شاهکار مایکل کورتیز، وظیفه را بر عشق ترجیح می دهد.

با این اوصاف، می شود فهمید که چرا آن گرفتگی صدا و گلو خردمند، برای انتقال این احساس که الزا و آلیشیا مدام بغض فروخورده ای دارند و زور می زنند که نترکد و بیرون نریزد، به یک موهبت اساسی در نسخه های دوبله تبدیل شده. در رویارویی هر دو زن با مردان ظاهراً **cool guy** و بی اعتنایی که فقط عشق شان را از او پنهان می کنند (همفری بوگارت در کازابلانکا و کری گرانت در بدنام) این بغض ناپیدا در صدای خردمند حس می شود و حزن شخصیت ها را به عاملی برای جدی تر شدن مضمون «عشق یا وظیفه؟» در هر دو فیلم بدل می کند. همین حزن را در آن دیالوگ معروف الزا در فلاش بک پاریس کازابلانکا به یاد بیاورید که با شنیدن انفجاری در دور دست، از ریک/ بوگارت می پرسد: «این صدای غرش توپ بود یا تپش قلب من؟»

و اندوه عمیقش با همان گرفتگی خاص صدای خردمند، از پیش به ما می فهماند که الزا به زودی مجبور به ترک ریک خواهد شد. این دیالوگی است که در نوبت دوم دوبله ی فیلم، شهلا ناظریان به جای لحن بغض آلود خردمند، آن را با تکیه بر جاذبه ی صدایش و خروجی خاص و زنگ دار «س» و «ش»های همیشگی اش می گوید؛ و اتفاقاً طوری احساس لازم را در تماشاگر به وجود می آورد که دست کم در این سکانس کلیدی، انگار نمی توان هیچ یک از دو دوبله را بر آن یکی ترجیح داد.